

سال یازدهم، شماره ۳۸، پاییز ۱۳۹۴ - قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

- اینجا چه می‌کردی؟
- جنگ کی پایان می‌یابد؟!
- کلاس توسعه یعنی کلاس نقاشی
- لزوم تفکیک جنبه‌های تاریخی، داستانی و مذهبی کربلا برای حراست از آن
- نهادهای اجتماعی به منزله
- خزاین پایدار ثروت
- سه یادداشت
- حماسه‌ای وارسته از
- خشونت‌های عریان و پنهان
- سلطان بخت؛ شاه‌بانوی فرخنده‌فال!
- آیا فردوسی زبان فارسی را زنده نگاه داشت؟
- غَتَّ و سَمین درباره أَفْصَحِ الْمُتَكَلِّمِین
- نقطه‌ای بود و سپس هیچ نبود
- بازگواز نجد و از یاران نجد
- از پُل و رُگان تا باغ و رُدان،
- پَرسه‌ای در چَمهای زاینده‌رود
- در حاشیه شرح شوق
- گرسنگی
- روایتی تلخ و ترش از روزگاری تلخ و ترش
- در ابتدای آبی خواجه



با آثار و گفتاری از:

محمد رحیم اخوت، محمود امید سالار،
حبیب برجیان، نصرالله پورجوادی،
رسول جعفریان، جویا جهانبخش،
نغمه دادور، محسن رئانی، مجید زهتاب،
عبدالحسین ساسان، جمشید سروشیار،
محمد رضا ضیاء، زیبا طاهریان،
بیژن قاضی عسگر، عبدالمجید معادیخواه،
حسین ملایی، محمدعلی موسوی فریدنی،
مهدی نوریان

مدیر مسؤول: حسین ملایی
 جانشین مدیرمسؤول: دکتر ابراهیم جعفری
 سردبیر: مجید زهتاب

شورای نویسندگان: دکتر نعمت الله اکبری، دکتر محمود امیدسالار،
 دکتر نصرالله پورجوادی، جویا جهانبخش، دکتر اصغر دادبه،
 دکتر سید محسن دوازده امامی، دکتر محسن زنانی، مجید زهتاب،
 دکتر عبدالحسین ساسان، دکتر محمود فتوحی رودمعجنی،
 دکتر گلیر نصری، دکتر مهدی نوریان

همکاران و همراهان این شماره: ابراهیم احمدی، مظفر احمدی،
 احمد انصاری پور، مرضیه کوچک زاده، آرزو کیوان،
 نگار گودرزی، شادی یساویان

مدیر اجرایی: حشمت الله انتخابی
 مدیر داخلی: محبوبه جعفری
 نمونه خوان: بهجت قریشی نژاد
 طراح و صفحه آرا: مجتبی مجلسی
 عکس پشت جلد: محمدرضا رزمجو

آماده سازی و نظارت فنی چاپ: نقش مانا
 تلفن: ۰۳۱۳۶۲۵۷۰۹۹ - نمابر: ۰۳۱۳۶۲۵۷۱۳۱
 لیتوگرافی: پدیده / چاپ: فرزندگان نو / صحافی: امین
 بها: ۱۲۰۰۰ تومان

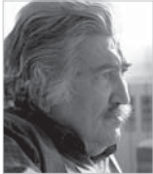
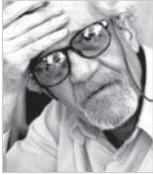
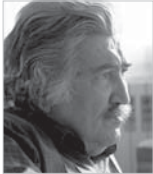
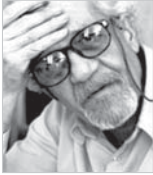
مقالات ارسالی به فصلنامه بازگردانده نمی شوند.
 فصلنامه در ویرایش مطالب آزاد است.
 نقل مطلب با ذکر مأخذ بلامانع است.
 آرای نویسندگان لزوماً دیدگاه فصلنامه نیست.
 نشانی دفتر فصلنامه: اصفهان. خیابان شیخ بهایی.
 مقابل گز مظفری. ساختمان ۲۷۵. طبقه دوم. واحد ۱۱
 آدرس سایت دریچه: <http://darichejournal.com>
 آدرس ایمیل: Dariche.magazine@gmail.com
 تلفن و نمابر: ۰۳۱۳۲۳۳۳۸۹۱



دریچه

فصلنامه فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی

سال یازدهم، شماره ۳۸، پاییز ۱۳۹۴

	۳ حسین ملائی سرمقاله جنگ کی پایان می‌یابد؟
	۷ محسن رنائی کلاس توسعه یعنی کلاس نقاشی
	۲۳ نصرالله پورجوادی سه یادداشت
	۳۹ عبدالمجید معادیخواه حماسه‌ای وارسته از خشونت‌های عربان و پنهان
	۵۵ محمود امید سالار آیا فردوسی زبان فارسی را زنده نگاه داشت؟
	۶۶ حبیب برجیان از پُل وُرگان تا باغ‌وَردان پَرسه‌ای در چَم‌های زاینده‌رود
	۸۲ مجید زهتاب بازگو از نجد و از یاران نجد گفت‌وگو با دکتر مهدی نوریان / مجلس هشتم
	۱۰۷ بیژن قاضی‌عسگر داستان گرسنگی
	۱۱۰ زیبا طاهریان شعر در ابتدای آبی خواجه
	۵ محمدعلی موسوی فریدنی اینجا چه می‌کردی؟
	۱۳ عبدالحسین ساسان نهادهای اجتماعی به منزله خزاین پایدار ثروت
	۳۱ رسول جعفریان لزوم تفکیک جنبه‌های تاریخی، داستانی و مذهبی کربلا برای حراست از آن
	۴۳ جمشید سروشیار سلطان بخت: شاه‌بانوی فرخنده‌فال!
	۶۰ نغمه دادور نقطه‌ای بود و سپس هیچ نبود
	۷۵ جویا جهانبخش عُثّ و سَمین درباره أَفْصَحِ الْمُتَكَلِّمِین قسمت هشتم
	۹۸ محمدرضا ضیاء در حاشیه شُرح شوق
	۱۰۹ محمد رحیم اخوت نقد داستان روایتی تلخ و ترش از روزگاری تلخ و ترش
	۱۰۹ جمشید سروشیار به مناسبت نهم آذرماه، سالگرد درگذشت زنده‌یاد دکتر لطف‌الله هنرفر به یاد معلّم و دوست

کلاس توسعه یعنی

کلاس نقاشی

دکتر محسن رنانی

عضو هیأت علمی گروه اقتصاد دانشگاه اصفهان

مقاله ۲

دریچه: این نوشتار بخش‌های برگزیده از متن سخنرانی دکتر محسن رنانی (استاد اقتصاد دانشگاه اصفهان و نویسنده کتاب «اقتصاد سیاسی مناقشه اتمی ایران») است که با عنوان «سرود توسعه در کوچه‌های نیشابور» در ۲۴ مهرماه ۱۳۹۳ در شهر نیشابور در همایش «آرمانشهر نیشابور» ایراد شده است. رنانی در این سخنرانی، به بازگشایی مفهوم توسعه پرداخته است. دریچه، بخش‌های برگزیده این سخنرانی را که به طور عمده به بازشناسی مفهوم توسعه پرداخته انتخاب کرده است و منتشر می‌کند.

مقدمه

توسعه چیست؟ این سؤالی است که ۳۵ سال است پاسخی به آن ندادیم. در واقع ما در سالهای پس از انقلاب هنوز به این دو پرسش، پاسخ روشنی نداده‌ایم: توسعه چیست؟ و توسعه می‌خواهیم یا نه؟ با آنکه پنج برنامه توسعه در این سالها داشته‌ایم، نگاه که می‌کنیم می‌بینیم نظام تدبیر و ساختار سیاسی ما هنوز پاسخ این دو پرسش را به صراحت و روشنی نداده است که اگر داده بود، امروز توسعه سرنوشت دیگری داشت و ما امروز نباید جمع می‌شدیم که از نداشته‌های توسعه سخن بگوییم، بلکه از داشته‌ها سخن می‌گفتیم.

توسعه نه ساختن کارخانه است، نه تأسیس فرودگاه، نه داشتن انرژی اتمی، نه سوار شدن خودروهای شیک. اینها همه مظاهر توسعه است که هم می‌شود خرید، هم می‌شود دزدید و هم می‌شود کپی برداری کرد. توسعه از مغزها شروع می‌شود. نطفه توسعه در ذهن‌ها کاشته می‌شود. آنچه در این سی و پنج سال ما دنبالش بودیم و هنوز هم هستیم «رشد» است،



توسعه نه ساختن
کارخانه است، نه
تأسیس فرودگاه، نه
داشتن انرژی اتمی، نه
سوار شدن خودروهای
شیک. اینها همه
مظاهر توسعه است که
هم می شود خرید، هم
می شود دزدید و هم
می شود کپی برداری
کرد. توسعه از مغزها
شروع می شود. نطفه
توسعه در ذهن ها
کاشته می شود. آنچه در
این سی و پنج سال ما
دنبالش بودیم و هنوز
هم هستیم «رشد»
است، «پیشرفت»
است، «توسعه»
نیست.

«پیشرفت» است، «توسعه» نیست. «پیشرفت» یا «رشد»، لباس توسعه است، ظاهر توسعه است. واقعیت و ماهیت توسعه، اول در مغزها رخ می دهد و سپس به رفتارها منتقل می شود. بگذارید تا مفهوم توسعه را با بیان نمادین یک واقعه تاریخی شروع کنیم. در سال ۱۳۵۵ ژیسکاردستن رئیس جمهور فرانسه به ایران سفر می کند، شاه شخصاً به استقبالش می رود. در مسیر، اتومبیل شاه از بهترین خیابان های تهران عبور می کند. خیابان هایی که تازه جدول کشی و گلکاری شده اند. در مسیر، شاه درباره سومین کتابش یعنی «به سوی تمدن بزرگ»، سخن می گوید. می گوید که ما می خواهیم تا ۱۰ سال آینده به ژاپن برسیم و از برنامه های آینده خود برای کشور سخن می گوید. در میانه سخن شاه، ناگهان ژیسکاردستن می گوید که: اعلیحضرت گمان نمی کنند که در کشوری که مجبور است دور گلهای و چمن های خیابان هایش زرده و زنجیر بکشد، سخن گفتن از این برنامه ها و طرح ها کمی زود است؟ این سؤال ژیسکاردستن خیلی اساسی است. راستی آیا جامعه ای که هنوز نمی داند نباید از روی چمن ها و گل های وسط خیابان رد شود، در خیابان هایش چمن کاری و گلکاری لازم دارد؟ آیا نباید هزینه گلکاری خیابان را فعلاً در جای دیگری که برای این جامعه ضروری تر و بنیادی تر است صرف کنیم؟ در واقع مفهوم سؤال ژیسکاردستن این است که آیا فکر نمی کنید پیش از این برنامه های بلندپروازانه اقتصادی، کارهای دیگری باید بکنید؟ همین سؤال، سؤال مهم توسعه ای است. در واقع توسعه وقتی رخ می دهد، دیگر شما نیازی ندارید که دور گل های خیابان، نرده بکشید، یعنی خود گل می شود نرده و می رود در ذهن شما. به گل که نگاه می کنید می دانید که گل حریم دارد و نباید جلوتر بروید. وگرنه چه معنی می دهد که ما یک کوزه گل ۱۰ هزار تومانی را در باغچه خیابان بکاریم و بعد مجبور باشیم برای حفاظت از آن ۲۰۰ هزار تومان خرج نرده کشی اطراف آن بکنیم؟ در جامعه ای که شما مجبورید برای حفاظت از یک گل ده هزار تومانی، ۲۰۰ هزار تومان خرج کنید بهتر است نه آن گل کاشته شود و نه آن نرده نصب شود و پول هر دو برود صرف تحولات دیگری شود که باید در ذهن و الگوهای رفتاری این جامعه رخ دهد.

در واقع توسعه وقتی وارد ذهن و رفتار ما می شود، باید برخی هزینه ها منتفی شود، توسعه خیلی از هزینه های زاید را کاهش می دهد، اما اگر توسعه در ما درونی نشود، رشد و پیشرفت فیزیکی و مادی، الزاماً رضایت و آرامش برای مردم

نمی آورد. راستی چه معنی می دهد که یک زمانی پس از جنگ ما آنقدر فرودگاه ساختیم که تعداد فرودگاههایمان از تعداد هواپیماهایمان بیشتر شد؟ در حالی که هنوز جامعه ما نیاز به آن همه فرودگاه نداشت و هنوز هم در برخی از آن فرودگاهها پرواز انجام نمی شود. چرا چنین کردیم؟ چون رشد مادی و اقتصادی برای ما به ایدئولوژی تبدیل شده بود. یعنی می خواستیم به هر قیمتی رشد کنیم و رشدمان را به رخ دیگران بکشیم و در واقع توسعه را چیزی جز پیشرفت ظاهری اقتصادی و فیزیکی نمی دیدیم.

ایدئولوژی وقتی است که ما به پندارهایی باور داریم که علت دارند نه دلیل و آن پندارها را نه تنها درست می دانیم، بلکه برای دیگران هم مفید و لازم الاجرا می دانیم. تا زمانی که پندارهایمان را الزاماً درست و یا برای دیگران لازم الاجرا ندانیم، آن پندارها یا علم است یا باورهای غیر ایدئولوژیک، اما وقتی که هم به چیزهایی باور داشتیم و هم معتقد شدیم که آن باورها حق است و هم برای خودمان مأموریت قایل شدیم که آن حق را به دیگران تسری دهیم و اگر لازم شد از روش های قهری به دیگران تحمیل کنیم، این باور می شود ایدئولوژی. رشد یا پیشرفت همواره برای سیاستگذاران ما - چه قبل و چه بعد از انقلاب - به یک ایدئولوژی تبدیل شده بود که به هر قیمتی می خواستند به آن دست یابند. این باورهای ایدئولوژیک در مورد رشد اقتصادی بارها موجب چه خطاهایی که نشده است و همچنان دارد تکرار می شود. یک روز به سوی دروازه های تمدن بزرگ، یک روز سدسازی انبوه، یک روز فرودگاه سازی انبوه، یک روز فولادسازی انبوه، یک روز قدرت اتمی شدن، یک روز قدرت اول اقتصادی در منطقه شدن و نظایر اینها. همین الان این شیوه در مورد تأسیس کارخانه های پتروشیمی در کشور دارد تکرار می شود و چه آسیب هایی که این نگاه مکانیکی به توسعه، به ما و به اقتصاد ما نزده است.

توسعه یک تحول ذهنی است

در واقع توسعه یک تحول درونی و ذهنی است که از خانه، مدرسه و مهمتر از همه از مادران شروع می شود. اگر مقامات سیاسی ما با هم گفت و گوی انتقادی جدی ندارند و امور را به تعارف برگزار می کنند و وقتی هم نسبت به یکدیگر انتقاد دارند آن را از پشت تربیون ها و در سخنرانی هایشان مطرح می کنند، به این معنی است که این توانایی را ندارند که با



برگزار شود، اثرش بر توسعه نسل بعدی ما از همه کلاس‌های دیگر حتی ریاضی و فیزیک و شیمی بیشتر است. برای درک اهمیت این کلاس، بگذارید تا دو کلاس نقاشی را مقایسه کنیم. در ایران معمولاً معلم نقاشی دبستان وارد کلاس می‌شود می‌گوید بچه‌ها دفتر نقاشی و مدادرنگی‌هایتان را آماده کنید، بعد یک گل روی تابلو می‌کشد و می‌گوید بچه‌های عزیز این گل را بکشید. او با این کار در واقع به بچه‌ها می‌گوید که اولاً از من تقلید کنید و گلی مثل گل من بکشید، ثانیاً هر کس خودش به تنهایی این گل را بکشد یعنی انفرادی کار کردن را آموزش می‌دهد.

در مقابل، یک معلم نقاشی مثلاً در کانادا در ساعت نقاشی، یک کاغذ بزرگ و یک سبد به کلاس می‌برد و روی میز وسط کلاس می‌گذارد. بعد می‌گوید بچه‌های عزیز مدادرنگی‌هایتان را توی این سبد بریزید. همه بچه‌ها سختشان است که مدادرنگی‌های خود را بریزند روی مداخلای دیگران. با خود می‌گویند مدادرنگی‌های ما گم می‌شود، بقیه از آنها استفاده می‌کنند و مستهلک می‌شود و نظایر این نگرانی‌ها، اما معلم می‌گوید چاره‌ای ندارید که چنین کنید، اگر می‌خواهید در کلاس نقاشی شرکت کنید، باید مدادرنگی‌هایتان را بریزید در این سبد. در واقع دانش‌آموزان با این کار سرمایه‌گذاری مشترک را یاد می‌گیرند. برای سرمایه‌گذاری مشترک باید تمرین کنیم، باید بپذیریم که بخشی از حق مالکیت ما در سرمایه‌گذاری مشترک از دست می‌رود و دیگران هم در مالکیت ما می‌توانند تصرف کنند و در مورد آن تصمیم بگیرند. نقطه آغاز هر شراکت و هر شرکتی همین است که اعضا بتوانند بپذیرند که سرمایه‌ای که به شرکت می‌آورند از سلطه آنها خارج می‌شود و به کنترل جمعی یا مدیریت شرکت در می‌آید. و چنین چیزی پذیرش و تحمل می‌خواهد. اگر این آموزش را بچه‌ها در مدرسه نبینند در بزرگسالی به جای آنکه با مشارکت با هم یک کارخانه عظیم تأسیس کنند، هر کدام می‌روند یک کارخانه کوچک راه‌اندازی می‌کنند. چون می‌خواهند احساس استقلال در مالکیت خود را حفظ کنند، چون از کودکی کار مشترک و سرمایه‌گذاری مشترک را نیاموخته‌اند.

بعد معلم می‌گوید حالا همه با همکاری یکدیگر یک گل روی این کاغذ بکشید. خوب حالا برای بچه‌ها این سؤال پیش می‌آید که چه گلی بکشیم؟ و کی بکشد؟ باید با هم گفت‌وگو کنند در مورد اینکه اکنون فصل چه گلی است و روی گل مورد نظر توافق کنند. اگر زمستان است فصل گل نرگس است، اگر بهار است فصل گل رز است و در این مورد بحث کنند. بنابراین بچه‌ها با این کار، گفت‌وگو را تمرین می‌کنند. صحبت کردن در جمع را تمرین می‌کنند، شنیدن سخنان و ایده‌های دیگران را تمرین می‌کنند. خوب حالا که پس از گفت‌وگو مثلاً توافق کردند که گل نرگس بکشند، چه کسی بکشد؟ ممکن است هر کدامشان بخواهد کل گل را بکشد و سهمی برای بقیه نگذارد یا برخی بخواهند از زیر کار در بروند. در این حالت آنها توافق می‌کنند که مثلاً یک نفر مسئول تقسیم کار بشود و بخش‌هایی از کار را به افراد دیگر واگذار کند. یعنی به یکی بگوید تو کوزه را بکش، تو تنه را بکش، تو شاخه‌ها را بکش، تو برگ‌ها را بکش، تو گلبرگ‌ها را

هم دور یک میز بنشینند و در مورد مسائل ملی، آنقدر صحبت و بحث و جدل و دعوا بکنند که به جمع‌بندی برسند و بعد همه بروند روی آن جمع‌بندی مورد توافق، عمل کنند. این ناتوانی در همه سطوح وجود دارد. خیلی از ما وقتی می‌خواهیم شرکتی تأسیس کنیم به تنهایی اقدام می‌کنیم و می‌گوییم «اگر شریک خوب بود خدا هم شریک داشت»، بعد می‌بینیم بیش از ۹۵ درصد بنگاه‌ها و شرکت‌های ما کوچک مقیاس‌اند، یعنی زیر ده نفر کارکن دارند و می‌بینیم اکنون ما در ایران هیچ بنگاه خصوصی ایرانی که ۱۰۰ ساله شده باشد نداریم. در حالی که هم اکنون ژاپن ۱۰۰ هزار بنگاه دارد که طول عمر بنگاه‌ها از طول عمر مؤسسان آنها بیشتر است. چرا ما نمی‌توانیم ده سال با عنوان شریک با هم کار کنیم و بنگاه‌ها یا کارخانه‌هایمان را به نسل بعد منتقل کنیم؟ چون ما در ذهن‌ها و باورهایمان مشکل داریم. در این حدود هفتاد سالی که در ایران برنامه‌ریزی دولتی داشته‌ایم، همواره توسعه را در بیرون جست‌وجو کردیم و همواره توسعه را در اجرای پروژه‌های فیزیکی مثل سد و کارخانه و راه و راه‌آهن، فرودگاه و ذوب‌آهن دیده‌ایم. در حالی که در کنار این اقدامات باید برای تحولات توسعه‌ای در ذهن‌ها و رفتارهای خودمان و فرزندمان هم سرمایه‌گذاری می‌کردیم.

داگلاس نورث برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۹۳ میلادی می‌گوید اگر می‌خواهید بدانید که کشوری توسعه می‌یابد یا نه اصلاً سراغ فناوری، کارخانه، ماشین‌ها و ابزارهایی که استفاده می‌کند، نروید. اینها همه را به راحتی می‌توان خرید یا دزدید یا کپی‌برداری کرد. خیلی راحت می‌توان نفت فروخت و همه اینها را وارد کرد. می‌گوید برای دیدن ظرفیت توسعه، بروید در دبستان‌ها و پیش‌دبستانی‌ها ببینید آنجا بچه‌ها را چگونه آموزش می‌دهند. مهم نیست چه چیزی آموزش می‌دهند، بلکه ببینید چگونه آموزش می‌دهند. اگر کودکان شما را پرسشگر، خلاق، صبور، نظم‌پذیر، خطرپذیر، دارای روحیه گفت‌وگو و تعامل، و دارای روحیه مشارکت جمعی و همکاری بار می‌آورند، اینها انسان‌ها و شخصیت‌هایی خواهند شد که در بزرگسالی می‌توانند توسعه ایجاد کنند. در واقع مدیر توسعه‌ای، مدیری است که صبر دارد، مدارا دارد، همکاری می‌داند، خلاق است، خطرپذیر است، تقسیم کار و تفویض اختیار بلد است، گفت‌وگو بلد است، نقدپذیر است و نظایر اینها. اگر بچه‌های امروز ما در مدارس این‌گونه بار نمی‌آیند مطمئن باشیم با نسل بعدی هم توسعه رخ نمی‌دهد.

آموزش توسعه یا کلاس نقاشی؟

معمولاً ما فکر می‌کنیم کلاس نقاشی برای این است که بچه‌ها نقاشی یاد بگیرند. آخر با دو ساعت در هفته مدادرنگی استفاده کردن و با معلمانی که خودشان نقاشی نمی‌دانند چه کسی نقاشی یاد می‌گیرد؟ در واقع کلاس نقاشی، کلاس تمرین توسعه است. به نظر من مهمترین کلاس‌هایی که هر فردی در طول دوره آموزش خود از دبستان تا دانشگاه می‌بیند، کلاس‌های نقاشی، کاردستی و ورزش است. اگر این کلاس‌ها خوب و درست و مطابق اهدافی که برای آنها تعریف شده

توسعه یعنی بلوغ ما با هم

توسعه از جنس تکامل طبیعی است، مثل بلوغ یک نوجوان است. شما اگر بخواهید بلوغ را به طور غیرطبیعی تسریع کنید به بدن آسیب وارد می‌شود و برخی از آن آسیب‌ها تا آخر عمر باقی می‌ماند. توسعه از جنس تکامل مغزی است در مقابل تکامل جسمی. اگر فقط به تکامل جسمی فرزندان فکر کنید، اما نیازهای روحی وی برآورده نشود، یک انسان قدرتمند از نظر بدنی، اما مخرب از نظر شخصیتی پرورش خواهید داد. جامعه هم یک سیستم زنده است، حتی پیچیده‌تر از بدن انسان است و اگر در بلندمدت مسیر غلطی را برود، خیلی سخت و پرهزینه اصلاح خواهد شد. این اندیشه که گمان کنیم اگر خیابان، فرودگاه و کارخانه‌های مدرن تأسیس کنیم، توسعه یافته می‌شویم تصور غلطی است. به دیگر سخن، توسعه زمانی رخ می‌دهد که محدودیت‌های بیرونی، درونی شود. یعنی دیگر نیازی به کنترل‌های بیرونی نباشد، بلکه افراد «کنترل سرخود» شوند.

در واقع توسعه دو بُعد دارد: بعد مادی و رفاهی و بعد ذهنی و رفتاری. بعد مادی و رفاهی این است که جاده‌های مدرن بسازیم، اتومبیل خوب سوار شویم، موبایل و ماهواره و کولرگازی داشته باشیم. این بعد از توسعه مستلزم سرمایه‌گذاری اقتصادی است و وقتی رخ می‌دهد، می‌گوییم «رشد» یا «پیشرفت» کرده‌ایم و همان چیزی است که جامعه‌شناسان به آن «مدرنیزاسیون» یا نوسازی می‌گویند، اما برای ایجاد توسعه لازم است بعد ذهنی و رفتاری آن هم رخ دهد. همان چیزی که جامعه‌شناسان به آن «مدرنیته» یا نوگرایی می‌گویند. هر کشوری تا زمانی که منابع رایگان مثل نفت دارد که به اقتصادش تزریق کند، می‌تواند بعد مادی توسعه یعنی رشد اقتصادی را افزایش دهد، اما به محض اینکه آن منابع رایگان نباشد، بعد مادی یک جایی متوقف می‌شود. اگر بعد ذهنی و رفتاری متناسب با بعد مادی و رفاهی ارتقا نیابد، برای تداوم رشد اقتصادی باید پی در پی از خارج از سیستم منابع تازه‌ای به آن تزریق کنیم. پس می‌توانیم بگوییم توسعه یک بعد مادی و رفاهی دارد که به آن بعد اقتصادی توسعه می‌گوییم و یک بعد ذهنی و رفتاری دارد که به آن بعد فرهنگی توسعه می‌گوییم. در بعد اقتصادی، توسعه نیاز به سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی و در بعد فرهنگی، نیاز به سرمایه‌گذاری در حوزه‌های اجتماعی و فرهنگی دارد. پس توسعه همه‌جانبه با انباشت انواع سرمایه‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی رخ می‌دهد.

بخش و الی آخر. به این ترتیب بچه‌ها سلسله‌مراتب و تقسیم کار را می‌پذیرند. پذیرش سلسله‌مراتب و پذیرش اینکه من بخشی از آزادی عمل خود را در همکاری با گروه از دست بدهم، یک توانمندی است که از طریق آموزش به ما منتقل می‌شود. باز در مورد رنگ گل بچه‌ها می‌پرسند، حالا کی رنگ کند؟ و اجزای گل چه رنگی باشد؟ باز باید گفت و گو کنند، تقسیم کار کنند و خلاقیت خود را برای انتخاب رنگ به کار بگیرند. به همین ترتیب وقتی یکی از بچه‌ها دارد سهم کار خودش را انجام می‌دهد، بقیه باید کنار بایستند و تماشا کنند. بنابراین بچه‌ها صبوری در کار گروهی و مدارا با دیگران را تمرین می‌کنند. حالا اگر یکی از بچه‌ها تصمیم بگیرد که گلبرگ‌ها را به رنگ آبی درآورد، باید خطر کند چون ممکن است کل کار بچه‌ها را خراب کند، بنابراین با این کار خطرپذیری را تمرین می‌کند و یاد می‌گیرد و در عین حال اگر خراب شد با نقد دوستانش هم روبه‌رو می‌شود و ظرفیت نقدپذیری‌اش بالا می‌رود. بنابراین با یک کلاس نقاشی، بچه‌ها مشارکت، همکاری، گفت و گو، تعامل، صبر، تقسیم کار، نظم‌پذیری، نقدپذیری، سلسله‌مراتب، خطرپذیری و خلاقیت و مدارا را یکجا تمرین می‌کنند و با هم می‌آموزند.

حرفی که نورث می‌زند این است که متدولوژی آموزش، یعنی روش آموزش کودکان، مشخص می‌کند که این بچه‌ها بعداً می‌توانند در بزرگسالی و در جامعه بزرگتر به گونه‌ای رفتار کنند که توسعه ایجاد شود یا نه؟ بنابراین خیلی مهم نیست که بچه‌ها چه چیز یاد می‌گیرند، مهم این است که چگونه یاد می‌گیرند. اگر بچه‌ها انتقادپذیری، تنوع‌طلبی، اهل گفت و گو بودن، اهل تعامل و مشارکت بودن، نقدپذیری، خلاق بودن، نوآوری، صبوری و خطرپذیری را آموزش ببینند، اینها می‌توانند بعداً فرایند توسعه جامعه خود را سرعت ببخشند. چنین کودکانی بعداً تبدیل به کارآفرینانی در حوزه‌های گوناگون می‌شوند. بنابراین توسعه یعنی توانایی گفت و گو، توانایی همکاری جمعی، توانایی خطرپذیری، توانایی نقدپذیری و نظایر اینها. در واقع توسعه متکی به توانایی‌های اجتماعی و گروهی افراد است که به آن EQ یا هوش اجتماعی هم می‌گویند. در حالی که ما فکر می‌کنیم، اگر بر تقویت حافظه و استفاده بیشتر از بهره هوشی یعنی IQ متمرکز شویم، در آینده نیروی انسانی کارآمدتری داریم و توسعه می‌یابیم. توسعه به IQ زیاد نیازی ندارد برای توسعه نیازمند EQ هستیم.

برای ایجاد توسعه لازم است بعد ذهنی و رفتاری آن هم رخ دهد. همان چیزی که جامعه‌شناسان به آن «مدرنیته» یا نوگرایی می‌گویند. هر کشوری تا زمانی که منابع رایگان مثل نفت دارد که به اقتصادش تزریق کند، می‌تواند بعد مادی توسعه یعنی رشد اقتصادی را افزایش دهد، اما به محض اینکه آن منابع رایگان نباشد، بعد مادی یک جایی متوقف می‌شود. اگر بعد ذهنی و رفتاری متناسب با بعد مادی و رفاهی ارتقا نیابد، برای تداوم رشد اقتصادی باید پی در پی از خارج از سیستم منابع تازه‌ای به آن تزریق کنیم.

ما در طول سالهای
پس از جنگ تحمیلی،
بر کمیت زندگی متمرکز
شدیم و کیفیت آن
را فراموش کردیم.
توسعه را در رشد مادی
و پیشرفت اقتصادی
خلاصه کردیم و رفاه
را به جای رضایت
نشانیدیم. بر انباشت
انبوه سرمایه‌های
اقتصادی و تولید
انبوه سرمایه انسانی
(دانش‌آموختگان
عالی) تأکید کردیم و از
حفاظت از سرمایه‌های
فرهنگی و اجتماعی
خود غافل ماندیم.

عین حال شما از نحوه رانندگی همشهریان خود یا از برگشت خوردن چک‌های خریداران محصولات خود یا از بی‌اخلاقی مکانیک و صافکار خودروی خود یا از رفتار همکارانتان بسیار ناراضی و نگران باشید. بنابراین شما رفاه دارید، اما رضایت ندارید.

به همین علت است که مثلاً هیچ آمریکایی تمایل ندارد از آمریکا به ایران مهاجرت کند، اما برعکس بسیاری از ایرانیان تمایل به مهاجرت به آمریکا دارند. در حالی که می‌توانند به راحتی در ایران درآمدهای بالا داشته باشند. اینان در ایران رفاه دارند، اما رضایت ندارند و در جست‌وجوی رضایت به آمریکا مهاجرت می‌کنند. برای جبران این نقیصه در سالهای اخیر اقتصاددانان شاخصی به نام «شادی ناخالص ملی» تعریف کرده‌اند، یعنی می‌گویند تولید ناخالص ملی هر کشور یا حتی درآمد سرانه هر کشور نشان‌دهنده شادی و رضایت مردمان آن کشور نیست. حتی ممکن است نشان‌دهنده رفاه هم نباشد. زیرا وقتی می‌گوییم تولید ناخالص ملی ما بالا رفته است، ممکن است بخش زیادی از آن صرف هزینه‌های پزشکی، پرداخت حق‌الوکاله به وکلا، صرف رفت‌وآمد به دادگستری یا صرف تعمیر اتومبیل‌های تصادفی ما شود. بنابراین در مقابل بخشی از این درآمد ملی، رفاه، رضایت و شادی ایجاد نشده است. اینکه ما از لحاظ مقدار تولید ناخالص ملی خود رتبه ۲۰ دنیا را داریم اهمیت ندارد، مهم این است که ما در مقابل این تولید ناخالص ملی چه مقدار شادی ناخالص ملی ایجاد کرده‌ایم. در واقع با مسامحه می‌توان گفت شادی ملی شاخصی برای احساس سعادت آن جامعه است. شاخص عملیاتی و کاربردی که برای شادی ناخالص ملی تعریف کرده‌اند، ورزش عمومی و رواج هرگونه آیین‌های جمعی شادی‌آور است. جامعه‌ای که ورزش عمومی می‌کند یعنی شادی ملی آن بالاست.

توسعه به مثابه آزادی

از نگاهی دیگر، توسعه یعنی توانایی یک ملت در تولید دو نوع آزادی: آزادی سلبی و آزادی ایجابی. «آزادی سلبی» وقتی است که ما محدودیت‌ها را نفی می‌کنیم، یعنی آزادی بی به‌دست می‌آوریم که ناشی از نفی محدودیت‌ها باشد. مثلاً وقتی فرد از زندان آزاد می‌شود، آزادی سلبی کسب کرده است، زیرا بندها و محدودیت‌ها برداشته شده است. وقتی آزادی بیان و مذهب داده می‌شود، آزادی سلبی به‌دست آمده

اگر سرمایه‌گذاری در بعد فرهنگی و اجتماعی توسعه رخ ندهد رشد بُعد اقتصادی توسعه بسیار پرهزینه خواهد بود. دقیقاً مانند وقتی که ما روی رشد بدن فرزندانمان خیلی برنامه‌ریزی و دقت کنیم، اما توجهی به رشد بعد ذهنی و رفتاری آنان نکنیم. در این صورت فرزندانمان کم‌کم دارای بدن‌هایی قوی و ورزیده می‌شوند، اما چون بعد ذهنی و رفتاری آنها رشد نکرده است از این بدن‌های قوی در جهت خشونت و آسیب به دیگران و بی‌قانونی استفاده می‌کنند. به تدریج که بدن فرزندانمان رشد می‌کند و قوی می‌شود باید ذهن آنها و عادت‌های رفتاری و فکری آنها نیز ارتقا یابد تا این بدن‌های قوی باعث آسیب به خودشان یا دیگران نشود. اگر همزمان با رشد بدنی، بعد ذهنی و رفتاری فرزندان ما رشد نکند و ارتقا نیابد، برای کنترل آنها نیازمند ایجاد محدودیت‌های بیرونی مانند دیوار و نرده و پلیس و انگشت‌نگاری و دزدگیر و دوربین و نظایر اینها هستیم، اما وقتی بعد ذهنی و رفتاری افراد همزمان با رشد بدنی‌شان رشد می‌کند، نیاز به خیلی از این ابزارهای کنترلی نیست. بنابراین در یک کلام می‌توان گفت توسعه به معنی ذهنی‌شدن و درونی‌شدن محدودیت‌ها در جامعه است. یعنی اگر محدودیت‌ها ذهنی شود، دیگر مثلاً برای کنترل رفتارهای رانندگی مردم نیازی نیست که از پلیس و نرده و بلوک بتنی و سرعت‌گیر و... استفاده شود و بنابراین بخش بزرگی از هزینه‌هایی که برای این نظارت‌ها انجام می‌شود، دیگر لازم نخواهد بود. بنابراین وقتی بعد ذهنی و رفتاری توسعه رخ می‌دهد، زندگی اجتماعی و اقتصادی ما کم‌هزینه‌تر می‌شود.

رفاه در برابر رضایت

بعد اقتصادی توسعه «رفاه» و بعد فرهنگی توسعه «رضایت» تولید می‌کند. وقتی رفاه و رضایت با هم به وجود آمد، احساس «سعادت» ایجاد می‌شود. بعد اقتصادی توسعه، رفاه به وجود می‌آورد، اما الزاماً رضایت به وجود نمی‌آورد. اکنون در جامعه انبوهی از کسانی هستند که مرفه هستند، اما احساس رضایت ندارند و حتی احساس باخت می‌کنند. پس توسعه احساس سعادت می‌آورد به شرطی که بعد اقتصادی که رفاه ایجاد می‌کند و بعد اجتماعی که رضایت ایجاد می‌کند با هم رخ دهد. شما ممکن است سوار یک خودروی بسیار پیشرفته باشید که خنک‌کننده مطبوع و کیسه‌های هوا برای امنیت شما داشته باشد یعنی شما دارای رفاه باشید، اما در

تأکید دوم ما هم بر سرمایه‌گذاری در پرورش نیروی کار متخصص بود. یعنی بعد که دیدیم این رشد مادی و اقتصادی نیاز به نیروی انسانی دارد، شروع کردیم به گسترش شدید دانشگاه‌ها و تولید انبوه دانش‌آموخته‌های. آنقدر دانشگاه ساختیم که امروز ۴۰۰ هزار صندلی اضافه بر نیاز داریم که خالی است و داوطلب ندارد. و امروز چند میلیون دانش‌آموخته بیکار هم داریم. بنابراین ما در حوزه اقتصادی و حوزه نیروی انسانی بر روی دو نوع سرمایه‌گذاری اقتصادی و انسانی (آموزش) به شدت تأکید کردیم، اما این حجم عظیم طرح‌ها و سرمایه‌گذاری که تربیت کردیم، نتوانست با خودش توسعه بیاورد. چرا؟ چون در انواع دیگر سرمایه، یعنی سرمایه‌های اجتماعی و سرمایه‌های فرهنگی سرمایه‌گذاری نکردیم و بنابراین بعد فرهنگی توسعه شکل نگرفت. در واقع به علت شکل نگرفتن بعد فرهنگی توسعه، بعد مادی آن تا جایی رشد کرد که پول نفت داشتیم و تزریق درآمد نفت به اقتصاد را داشتیم. به محض اینکه درآمد نفت کاهش می‌یافت، بعد مادی توسعه هم متوقف می‌شد.

جمع‌بندی

ما در طول سالهای پس از جنگ تحمیلی، بر کمیت زندگی متمرکز شدیم و کیفیت آن را فراموش کردیم. توسعه را در رشد مادی و پیشرفت اقتصادی خلاصه کردیم و رفاه را به جای رضایت نشانیدیم. بر انباشت انبوه سرمایه‌های اقتصادی و تولید انبوه سرمایه‌های انسانی (دانش‌آموختگان عالی) تأکید کردیم و از حفاظت از سرمایه‌های فرهنگی و اجتماعی خود غافل ماندیم. بنابراین در حالی که در طول سه دهه اخیر از نظر مقداری بیش از کل دوران پیش از آن انقلاب نفت فروختیم و فقط در ده ساله اخیر به اندازه کل دوران پیش از آن درآمد نفت کسب کردیم، رفاه ما تغییر محسوسی نکرد و رضایت یا کیفیت زندگی ما پس‌روی نیز کرده است. اکنون که فرایند تاریخی سقوط قیمت نفت آغاز شده است و دیگر از این پس از درآمدهای عظیم نفتی خبری نخواهد بود، چاره‌ای نداریم که مسیر خویش را اصلاح کنیم. انبوه سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی و انسانی ما در سه دهه اخیر زمانی به نتیجه خواهد رسید و رفاهی درخور و رضایتی شایسته ایجاد خواهد کرد که به‌طور جدی برای بازسازی و سپس بهبود بعد فرهنگی توسعه اقدام کنیم. یکی از نخستین اقداماتی که لازم است نظام سیاسی برای اصلاح مسیر گذشته انجام دهد، برنامه‌ریزی و اقدام جدی برای توقف فرایند تخریب سرمایه اجتماعی کشور است و نخستین گام برای آغاز فرایند بهبود سرمایه اجتماعی، ایجاد فضای آشتی و وفاق ملی است. بازسازی فضای کشور و آماده کردن آن برای گسترش گفت‌وگو و تفاهم و همکاری ملی شرط لازم برای بازسازی سرمایه‌های اجتماعی و فرهنگی است و نقطه آغازین آن هم ایجاد فضای آشتی ملی و وفاق عمومی. یعنی بازسازی فضایی که پس از مناقشه انتخابات ۸۸ به شدت آسیب‌دیده و قطبی شده است.

است، یعنی نفی نوعی محدودیت شده است. در آزادی سلبی، «فرصت»‌هایی به ما داده می‌شود. در مقابل آزادی‌هایی که به فرد «قابلیت» بدهد «آزادی ایجابی» است. مثلاً وقتی فرد از زندان آزاد می‌شود، آزادی سلبی کسب می‌کند، اما اگر پس از آزادی سواد نداشته باشد، سرمایه نداشته باشد و حرفه‌ای هم بلد نباشد هنوز هم برای او محدودیت وجود دارد؛ یعنی برای داشتن خیلی از شغل‌ها، قابلیت یا آزادی انتخاب ندارد. بنابراین امکان داشتن درآمد مناسب ندارد، بنابراین توان خرید یک اتومبیل پیشرفته را هم ندارد و اینها یعنی این فرد آزادی ایجابی ندارد.

یکی از نمونه‌های مهم این کمبود آزادی‌های ایجابی در ایران، آزادی‌های مربوط به زنان است. ما در تاریخ پس از مشروطیت خیلی از محدودیت‌ها را در مورد زنان کشورمان حذف کردیم. آنها از خانه‌ها بیرون آمدند، حق رانندگی، حق رأی، حق اشتغال مستقل از شوهر و نظایر اینها به آنها داده شد. آنها در این موارد آزادی سلبی کسب کردند، اما میزان مشارکت زنان ما در این یکصد سال خیلی بالا نرفت. در تمام هفتاد سال پس از مشروطیت تا انقلاب اسلامی میزان مشارکت زنان ایرانی به حدود ۱۳ درصد رسید. به همین ترتیب با گسترش شدید دانشگاه‌ها و پذیرش حجم انبوه زنان در دانشگاه‌ها در سالهای پس از انقلاب، در طول ۳۵ سال پس از انقلاب میزان مشارکت زنان تازه به ۱۵ تا ۱۶ درصد رسیده است. این نشانه این است که زنان ایرانی در طول این یکصد سال، آزادی سلبی کسب کرده‌اند، اما آزادی ایجابی به دست نیآورده‌اند، یعنی یا خودشان قابلیت‌های خود را برای رقابت با مردان و تسخیر فرصت‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در کشور، بالا نبرده‌اند یا ساختارهای نهادی و حقوقی موجود اجازه نداده است تا آنها توانایی خود را برای کسب فرصت‌های تازه ارتقا دهند. بنابراین ممکن است در طول این سالها، رفاه زنان ایرانی افزایش یافته باشد، اما الزاماً رضایت آنها بالا نرفته است.

غفلت از بعد فرهنگی توسعه

سیاست‌هایی که ما در سالهای پس از جنگ دنبال کردیم، بیشتر سیاست‌های معطوف به رشد اقتصادی و پیشرفت مادی بود. در سالهای پس از جنگ ما بر دو نوع سرمایه‌گذاری تأکید کردیم: اول سرمایه‌گذاری در حوزه‌های رفاهی و اقتصادی؛ یعنی برای گسترش زیرساخت‌های اقتصادی چقدر پول صرف کردیم، چقدر شهرک صنعتی تأسیس کردیم، چقدر سد و فرودگاه و راه ساختیم. در این سالها چه حجم عظیمی پول در خاک کردیم و پروژه‌های صنعتی و شهرک‌های صنعتی تأسیس کردیم، اما از آنها رضایت که بیرون نیامد هیچ، حتی درآمد و رفاهی هم که ایجاد کرد به اندازه مورد انتظار نبود. چرا؟ چون بلد نبودیم با هم همکاری کنیم، بلد نبودیم هم‌افزایی کنیم، بلد نبودیم نقد کنیم و نقد بپذیریم تا مدیریت را اصلاح کنیم. ما فقط نفت فروختیم و پولش را به صورت سرمایه‌گذاری در خاک کردیم. چقدر سوله‌هایی ساختیم که اکنون خالی‌اند. چقدر شهرک‌های صنعتی زدیم که اکنون راکد هستند.



ثبت مؤسسه اعتباری آرمان ایرانیان و پیوستن آن به
شبکه مؤسسات مجاز کشور را تبریک عرض می نماییم.

